

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقْرَبُ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

تا کجا خواندیم؟ ظاهراً الاشکال الثالث بله؟

س: بله.

ج: «الاشکال الثالث

«إنَّ التمسك بهذه العمومات و الاطلاقات من قبيل التمسك بالدليل فى الشبهة المصدقية لمخصّصها و مقيدّها و هو باطل». در اشکال اول اين بود که تمسک به دليل در شبهه مصداقيه خود دليل است. حالا به دو بيان که يا بگويم صدق بيع نمى کند، صدق عقد نمى کند، تجارت نمى کند که در بيان اول بود. يعنى مشکوک است که صدق مى کند يا نه. بيان دوم اين بود که نه، بيع و تجارت و امثال آنها همان معنای عرفی را دارد منتها شارع یک قیدی به آن زده و با توجه به این قيد موضوع شده یک امر مقید و الان ما نمى دانيم اين امر مقید در اين موارد صادق است يا صادق نيست؟ فلذا است تمسک به دليل در شبهه مصداقيه خود دليل مى شود. اين بيان سوم مى گوید نه، ما چنين دليل لیبى ای نداريم. نه شارع تقيد کرده، دست کاری کرده اين الفاظ را، اين عناوين را و نه یک چنين مطلب مغروس در اذهان دليل لیبى مکتنف بی کلامی نداريم. اينها نيست. بله، یک سلسله ادله داريم که از آنها استفاده مى شود که بايد شخص اختيار معامله را داشته باشد. سلطه بر انجام معامله را

داشته باشد. مثل «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِكُ»، کسی که مالک یک چیزی نیست نمی تواند آن را بفروشد. این یک دلیل منفصل است. خب «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» را «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» را این دلیل منفصل تقیید می کند. مثل این که مولا گفته «اکرم کل عالم» به یک دلیل منفصلی فرموده «لا يجوز اكرام العالم الفاسق» خب این یک دلیل منفصل است. در مواردی که ما یک دلیلی داریم، یک عامی داریم، یک مطلق داریم، بعد یک مقید و مخصّص منفصلی داریم، اگر در یک مصداقی شک کردیم که آیا این هم از تحت عام خارج شده یا نه؟ یعنی صدق عنوان عام یا مطلق بر او محرز است. شک مان در این است که آیا به واسطه آن مخصّص یا مقید از تحت عام به اراده جدّی مولا خارج هست یا خارج نیست؟ مثلاً در همین مثال: «اکرم کل عالم» آن دلیل آخر آمده منفصلاً گفته «لا تکرّم العالم الفاسق» حالا یک شخصی است که نمی دانیم. عالم بودنش را می دانیم. چون عالم بودنش را می دانیم پس این که مصداق «اکرم کل عالم» باشد در این شک نداریم. مصداق خودش. اما نمی دانیم فاسق هست یا فاسق نیست. حالت سابقه اش هم برای ما معلوم نیست. خب در این جا شبهه مصداقیه کی می شود؟ «لا تکرّم العالم الفاسق» می شود. اگر «لا تکرّم العالم الفاسق» این را بگیرد در لوح واقع، این از تحت «اکرم کل عالم» خارج است. اگر این را نگرفته باشد خب از تحت «اکرم کل عالم» خارج نیست و او می آید. این جا محل کلام واقع شده که آیا در این موارد تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه مخصّص دلیل، مقید دلیل، شبهه مصداقیه خود دلیل نیست. شبهه مصداقیه مخصّص و مقید است که منفصل هم هست. این جا تمسک به دلیل جایز است یا جایز نیست؟ دو قول در مسئله هست. عده ای فرمودند لایجوز که مستشکل هم جزء آن ها است که می گوید لایجوز. عده ای هم فرمودند در این موارد یجوز. چرا؟ آن یجوزی ها این جوری می گویند. می گویند آقا، از حجت به لاحتی که نمی شود دست برداشت. این «اکرم کل عالم» الان این آقا را می گیرد چون این عالم است دیگر. آن «لا تکرّم العالم الفاسق» اصلاً ما نمی دانیم این را می گیرد یا نه؟ چون او تمسک به آن دلیل در شبهه مصداقیه خودش است. پس آن «لا تکرّم العالم الفاسق» حجت نیست در این. اما این که دارد می گیرد او را پس این حجت است، آن لاحتی است و این. یا این که حالا بعداً هم گفته می شود بعضی ها تفصیل دادند مثل شهید صدر قدس سره علی ما فی البحوث، تفصیل دادند

که گاهی شبهه مفهومی است گاهی شبهه مصداقیه است. ایشان در شبهات مفهومی تمسک به دلیل در عام یا مطلق را جایز دانستند. حالا بنابراین این مستشکل در این جا می گوید که چون ما چنین ادله ای داریم پس مقام می شود از قبیل تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه مخصّص و مقیدش، و هذا باطل و لایجوز.

س: دلیل لایجوزیون چیه؟

ج: لا یجوزیون؟ بله، این هم یک ادبیات ویژه ای است دیگه. لا یجوزیون به قول حضرت عالی می گویند که این دلیل منفصل دوتا بیان دارند که دیروز شاید یا پریروز شاید اشاره کردم به این دو دلیل. آن ها می گویند (شاید آن توی درس اصول بوده. بله)، آن ها این جور می گویند. می گویند آقا، این دلیل خاص مخصّص و مقید ولو منفصل باشد این ها عنوان می دهند به آن عام، به آن مطلق، یعنی مثلاً وقتی گفت «اکرم کل عالم»، آن ها این جور می گویند. می گویند درحقیقت بازگشت به همان تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می شود. بازگشتش به آن خواهد شد. چرا؟ برای این که وقتی گفت «اکرم کل عالم» همین متکلم بعداً گفت «لا تکرّم الفسّاق من العلماء» پس وقتی آن را گفت ما می فهمیم آن جایی که گفته «اکرم کل عالم» درواقع موضوع چیه؟ «اکرم کل عالم عادل» یا «اکرم کل عالم لا یكون فاسقاً یا غیر الفاسق» درست؟ حالا اختلاف هم این جا مهم است این ها. چون اگر بگوییم عنوان وجودی می آید یک اثری دارد، بگوییم عنوان عدمی می آید، برای احراز موضوع به واسطه استصحاب این دوتا تفاوت می کنند. خب پس بنابراین آن شد چی؟ به قرینه این آن شد «اکرم کل عالم» می فهمیم یعنی «اکرم کل عالم غیر فاسق» یا «اکرم کل عالم عادل» خب آقا این الان نمی دانیم که عالم عادل هست یا نیست؟ پس او می گوید ولو مخصّص منفصل باشد، ولو مقید منفصل باشد اما از ناحیه او یک عنوانی داده می شود توی مراد جدی مولا، می فهمیم مراد جدی اش این است. مقصودش از این حرف این است. وقتی مقصودش از این حرف این شد، الان تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل. این یک کلام است. بعضی ممکن است این جور می گویند. می گویند وقتی که ما مقید و مخصّص و منفصل داشتیم حجیت عام تضییق پیدا می کند. حجیت عام در مواردی می شود که آن عنوان صادق نباشد. اگرچه نمی گوییم از آن جا یک قیدی، یک وصفی می آید می خورد به این، این را نمی گوییم. ولی می گوییم حجیت

«اکرم کل عالم» در چه دایره‌ای می‌شود؟ در آن جایی می‌شود که او نباشد. فلذا تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه حجیتش است نه خودش. و این‌ها با هم تفاوت‌هایی دارد و این‌ها آثاری دارد که در فقه از آن استفاده می‌شود. حالا حرف این آقا این جا این است. «ان التمسک بهذه العمومات و الاطلاقات» این از قبیل تمسک به دلیل است در شبهه مصداقیه مرخص و مقید دلیل «و هو»، این تمسک در این شبهه این چنینی باطل.

توضیح ذلک:

«الف: إنَّ المستفاد من مجموع النصوص الشرعية كقوله عليه السلام على المحكى فى مكاتبة الصفار: «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِكُ»، بنا بر یک قرائت. یا «مَا لَيْسَ يَمْلِكُ» بنا بر یک قرائت دیگر. «مَا لَيْسَ يَمْلِكُ» یعنی چیزی که مالک او نیست. مثل این که مال مردم را می‌خواهد بفروشد. دزد مال مردم را می‌خواهد بفروشد، غاصب مال مردم را می‌خواهد بفروشد یا کسی که اشتباه کرده، خیلی کرده مال دیگری مال خودش است. این ما لا یملک است. اگر ما لا یملک بخوانیم یعنی لا بیع در چیزی که قابلیت برای تملک را ندارد. مثل خنزیر مثلاً، مثل شراب مثلاً. لا یملک بخوانیم یعنی به ملکیت در نمی‌آید. این یک معنای دیگر است. اگر لا یملک بخوانیم که حالا این جا می‌خواهیم لا یملک می‌خواهد این شخص بخواند که دارد اشکال می‌فرماید به این که پس... می‌گوید آقا، کسی می‌تواند چیزی را بفروشد که مالکش باشد. یعنی صاحب اختیارش باشد. یا به این که مالکش باشد یا ولی‌اش باشد یا وکیلش باشد یا قیّمش باشد یا وصی‌اش باشد و امثال ذلک. خب این یک دلیل منفصله. و هم چنین «ما ورد فى ابواب الوكالة» روایاتی که وارد شده در ابواب وکالت و ولایت اولیاء و غیر این‌ها از ابوابی که متعلق است به تصرفات مالیه. از آن روایات ما چه می‌فهمیم؟ می‌فهمیم «اشتراط الأهلية الشرعية فى صحة المعاملات» می‌فهمیم که اهلیت شرعیه در صحت معاملات لازم است. چون آن جا فرمود آن که مالکش نیستی، صاحب اختیارش نیستی نمی‌توانی بفروشی. آن روایت. آن جایی که فرموده... باب وکالت درست کرده، باب ولایت درست کرده؛ باب وصایت درست کرده، باب قیمومیت درست کرده، از این‌ها هم می‌فهمیم که پس بنابراین... و الا اگر نه، هر کسی مال هر کسی می‌فروشد؟! 13 برای

چی؟ از این روایات، از این مجموعه این ابواب هم می‌فهمیم که معلوم می‌شود تصرفات باید در إطار تحقق یکی از این عناوین باشد. که یا مالک باشی یا اگر نیستی مالک؛ وکیل باشی از طرف مالک. یا اگر وکیل نیستی ولیّ اش باشی. یا اگر نه، وصیّ باشی، یا اگر این نیست حاکم باشی، ولایت حاکم را بگیری. و و همین‌طوری. این‌که این عناوین در شرع تشریح شده، در بین عقلاء تشریح شده این نشان می‌دهد که کسی می‌تواند معامله انجام بدهد که اهلیت برگزاری آن معامله را داشته باشد. یک دلالت درحقیقت اصطیادی از این ابواب. این مجموع این ابواب را که انسان نگاه می‌کند یک مدلول این‌چنینی از آن‌ها اصطیاد می‌شود. پس هم این روایت شریفی که «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِكُ»، اگر این جوری بخوانیم. که متأسفانه در اثر این‌که سماع و قرائت این‌ها دیگه مهجور شده، از بین رفته، ما نمی‌دانیم الان باید چه جور بخوانیم. آن‌موقع‌ها جبراً بعد جبر، چون به استماع و قرائت بوده، این از آن راوی اصیلی که از امام شنیده بوده او می‌گفت که امام این جوری فرمودند. یعنی می‌خواند. می‌گفت امام مثلاً يَمْلِكُ فرمود یا يَمْلِكُ. این به بعدی منتقل می‌شد، بعدی به بعدی منتقل می‌کرد و این چون دیگه متروک شده، الان ما خیلی جاها هست گیر می‌کنیم. يَمْلِكُ بخوانیم؟ یا يَمْلِكُ بخوانیم؟ مردد می‌شویم. حالا ...

س: موجب اجمال در آن نمی‌شود؟

ج: چرا، جاهایی موجب اجمال می‌شود حالا بنابراین که باشد دیگه، حالا ممکن است کسی قرائنی اقامه بکند بر این‌که يَمْلِكُ است مثلاً.

س: حاج آقا، مقید لفظی می‌شود این جوری؟

ج: بله، بله، مقید لفظی می‌شود. «و ما ورد» در ابوابی که گفتیم. از همه‌ی این‌ها چی استفاده می‌شود؟ «اشترائط الأهلية الشرعية في صحة المعاملات فالعمومات و الاطلاقات الواردة في ابواب المعاملات» این‌ها همه‌شان «مخصوصه» اگر عمومات باشند. «أو مقيدة» اگر اطلاقات باشند. «بما استفاد من مجموع هذه النصوص» که ما استفاد عبارت است از اهلیت شرعیه. این من بیان آن ما را می‌کند. «و لو لم نقل بما مرّ في الاشكال الثاني من الانصراف الذاتي إليها». اگرچه آن حرفی را که در اشکال دوم گفتیم. که اشکال دوم چی

می گفتیم؟ می گفتیم اصلاً صرف نظر از ادل منفصله و ادله لفظیه منفصله می گفتیم در، تقریب اول می گفتیم وقتی شارع دارد می گوید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» انصراف دارد به بیعی که خودش قبول دارد. یا در آن بیان دوم می گفتیم که تقیّد ارتکازی است به این که بله، البیع الصادر من الاهل دارد موضوع قرار می دهد. آن ها را می گفتیم انصراف ذاتی دارد. توی این اشکال سوم این حرف ها را نمی زنیم. می گوییم نه، نه آن مطلب اول درست است، نه مطلب دوم درست است ولی چون ما به روایاتی که مراجعه می کنیم، به ادله شرعیه مراجعه می کنیم می بینیم مقیّد وجود دارد. مقیّد منفصل وجود دارد. خب حالا که مقیّد منفصل وجود داشت، حالا می گوییم آقا، آمد بانک معامله کرد. می گوییم، فروخت یک چیزی را یا یک چیزی را خرید. می گوییم آقا ما نمی دانیم که این اهلیت دارد. این يجوز «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِكُ» شاملش می شود؟ نمی شود؟ پس بنابراین تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه مخصّص می شود. می گوییم لعلّ شارع قبول ندارد که این يَمْلِكُ است. بانک می گوییم نه. صندوق فلان، شاید شارع قبول نداشته باشد که این يملک است، مالک می شود. یا مالکیت دارد. یعنی اختیار تصرفات دارد. شاید شارع قبول ندارد. پس بنابراین بعد از این تخصیص و بعد از این تقیید نمی توانیم به ادله تمسک کنیم.

«ب: إنَّ وجود هذا الشرط بالنسبة إلى الشخص الاعتباری و كذا ممثله خصوصاً ما تداول في الأعصار المتأخراً عن عصر حضور المعصومين عليهم السلام غير محرز إن لم نقل بإحراز عدمه بمقتضى الاستصحاب» می گوییم. که وجود این شرط که اهلیت شرعیه باشد برای خود آن شخص اعتباری که بانک باشد. یا برای مدیرعاملش یا برای مدیرعامل شرکت یا برای رئیس بانک یا برای این ها که ممثل بانک هستند، می گوییم آقا ما نه برای خودمان شخص اعتباری که بانک و صندوق و نمی دانم شرکت و کذا باشد احراز کردیم که این اهلیت شرعیه دارد، اول کلام است و نه برای ممثلینی که این کارها را برای بانک انجام می دهند یا برای شرکت انجام می دهند، این ها اهلیت دارند که برای او انجام بدهند یا نه؟ شک داریم خبر نداریم. خب پس بنابراین وقتی این طور شد پس نمی توانیم تمسک کنیم. حتی ممکن است پا را آن ورتر بگذاریم می گوییم نه تنها شک داریم بلکه دلیل بر عدم اهلیت داریم و آن استصحاب عدم اهلیت است. می گوییم آقا قبل از شرع

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/08

اسلام که اینها هنوز شارع هنوز جعل حکم نکرده بود، جعل اهلیت که برای اینها نکرده بود، حالا شک داریم شاید بعد از این که اسلام آمد و قوانین شریعت جعل شد شارع برای این جور آدمها یا برای این جور شخصهای اعتباری، برای بانک، برای شرکت، آیا اهلیت جعل کرده یا نه؟ خب استصحاب عدم می کنیم، استصحاب عدم جعل اهلیت می کنیم. پس اگر بگوییم استصحاب در این موارد حجت است که خیلی امر مشکل تر می شود دیگر، استصحاب عدم اهلیت داریم

س: 19:15

ج: نه عدم ازل هم لازم نیست از ازل بگوییم، می گوییم احکام که حادث است بالاخره قبل از اسلام نه ازل بگوییم آن وقت دیگر خلقی نبود، فلان، عالمی نبود لازم نیست برویم این قدر دور. همین نزدیکها، می گوییم بالاخره این احکام شریعت چی هست دیگر حادث است، خب قبل از این که پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث بشوند که جعل نشده بوده؛ خب بعدش نمی دانیم جعل شده یا نه؟ استصحاب عدم جعل می کنیم. حالا البته این جا یک مطلبی هست که مرحوم شیخنا الاستاد آقای حاج شیخ مرتضی حائری قدس سره داشتند ولی من اخیراً دیدم احتمالش در کلمات محقق خوئی هم آمده که کسی ممکن است بگوید احکام شریعت ازلی است و نه، بله خدای متعال از ازل نماز ظهر را بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم واجب فرموده از ازل، حدوث ذاتی دارد نه زمانی، این بنابر اصطلاحات معقول، حدوث ذاتی دارد یعنی مخلوق خدای متعال است اما یک زمانی نبوده که نباشد، حدوث ذاتی دارد نه زمانی

س: 20:35

ج: پس این حکم بوده دیگر، شما یعنی اهلیت برای حضرت عالی از ازل خدای متعال جعل کرده درست؟
س: فعلیتش باید باشد.

ج: بله فعلیتش البته این است وقتی شما به دنیا آمدید و چیز شدید آن وقت فعلیت پیدا می کند، اصل جعل حکمش ولی آن وقت است.

س:

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/08

ج: نه.

س: 21....

ج: چرا، قضیه حقیقه باشد ولی منافات ندارد قضیه حقیقه بودن با این که ازلی باشد ...

س:

ج: آهان، خیلی مهم است بیان این آقای حائری خیلی مهم است. چون آقای خوئی و قبل ایشان فاضل نراقی قدس سره می گویند استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی شود، چرا؟ برای این که استصحاب جعل با استصحاب عدم مجعول با هم تعارض می کنند درست؟ استصحاب عدم جعل با استصحاب بقاء مجعول گفتند با هم تعارض می کنند. این ها جواب می دهند می گویند آقا استصحاب عدم جعل نمی توانی بکنی، کی بوده که این جعل نبوده؟ کی بوده که نبوده؟ پس شما نسبت به عدم جعل مستصحاب حالت سابقه نداری که نبوده، فلذاست خیلی مهم است این مسأله خودش، گاهی آدم یک مسأله ای را همین طور خیال می کند که حالا آن یک حرفی است، ولی نه آن ها بیخود این حرف ها را نزدند، آن ها محاسبه کردند دیدند بله این اشکال که استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی شود به خاطر این تعارض، می گویند نه آقا تعارضی ندارد چون آن یکی جاری نمی شود.

س: 22:13....

ج: چرا، مباشرتاً نیست ولی منشأ انتزاعش را جعل می کند که آن جا، مثل شیخ می فرماید دیگر می فرماید احکام وضعیه منتزعه از احکام تکلیفیه است. آن وقت شارع برای این که آن انتزاع بشود می آید آن کار را می کند تا آن زمینه برای آن درست بشود آن درست می شود.

خب پس می فرماید که «إنَّ وجود هذا الشرط بالنسبة إلى الشخص الاعتباری و كذا ممثله خصوصاً» خصوصاً این شخص های اعتباری ای که نوید است، حالا شخص های اعتباری که آن زمان بوده آن جا ممکن است از سیره متشرعه یا از سیره عقلانی و این که در مرئی و منظر شارع بوده ردع فرموده، آن اهلیت آن زمان ها را ما می توانیم اثبات بکنیم. مثلاً می گویم آقا در زمان شارع متولی مسجد برای مسجد چیز می خرید

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/08

می فروخت فلان، شارع هم حرفی نزد. این؟؟؟ 23:17 کعبه آن موقع هم پرده می انداختند روی کعبه بعد این پرده را می فروختند مثلاً چه می کردند خب بوده دیگر. یا مساجد همین جور بوده کعب و کلیساها و بیع و اینها، آنها هم توی مسیحیها و یهودیها این کارها را می کردند یعنی این یک امر متعارفی بوده بین الناس. حتی عرض کردم مسؤل آتشکدهها و آتش پرستها و اینها هم برای آتشکده بله، پس بنابراین یک امری بود، این در مرئی و منظر شارع آنها بوده شارع رد نکرده پذیرفته. بلکه می شود قرائن و شواهدی پیدا کرد که نه تنها ردع نکرده بلکه بالاتر از ردع عمل کرده طبق همان کاری که کردند. مثلاً امام صادق سلام الله علیه، این مسجدی که این متولی اش آمده فرزش را فروخته یک فرش دیگر خریده آورده توی مسجد انداخته می بینیم امام صادق می آید رویش نماز می خواند. خب این کار عملی دارد می کند دیگر، پس معلوم می شود این بیع و شراء درست بوده. آنهایی که معاصر با حضرات معصومین علیهم السلام بوده است اینها می شود، اما اینهایی که متأخر است در زمانهای متأخر بوده که دیگر معصوم بنحو آشکار در جامعه نبوده که ما بفهمیم یا بنحو آشکار نبوده که بتواند ردع بفرماید یا امضاء بفرماید مثل زمان ما که عصر غیبت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه هست اینجا اشکال واقعاً پیدا می شود دیگر ما شک داریم. می فرمایند که «خصوصاً ما تداول فی الاعصار المتأخره» از عرض حضور بارز معصومین و الا الان هم که الحمدلله حاضر هستند، حضور دارند ائمه.

س: با این بیان اصلاً خصوصاً نباید می گفتید، قطعاً آن اساس اعتباری که اهلیت آنها ثابت است، این خصوصاً که می گویند انگار آنها هم ثابت نیست اینجا بیشتر واضح است که ثابت نیست.

ج: به خدمت شما همانجا هم چون بعضیها دغدغههایی دارند، می گویند آنها هم بر ما ثابت نیست نمی دانیم، هیچ چیزی توی عالم نیست الا این که یک منکری یک مستشکلی حتی وجود خدای متعال.

«غیر محرزٍ إن لم نقل بإحراز عدمه» اگر نگوییم به احراز و قائل نشویم به احراز عدم آن اهلیت به مقتضای استصحاب که توضیح دادم. خب «و علیه فالتمسک بالعمومات و الاطلاقات الواردة فی المعاملات» این «یعدّ من قبیل التمسک بالدلیل فی الشبهة المصدائیة لمخصّصه و مقیده» مخصّص آن دلیل و مقید آن دلیل «علی

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/08

اقل تقدیر» نگوئیم شبهه‌ی مصداقیه خودش است که در بیان اول و دوم می‌گفتیم اقل تقدیر این است بگوئیم در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصص‌اش است. خب

س:

ج: بله دوم هم همین‌جور، دوم هم همین‌جور ولی سوم نه، سوم دارد فرض می‌کند که می‌گوید ما مطمئن هستیم می‌دانیم شارع نیامده توی الفاظ تغییری ایجاد نکند، مگر یک الفاظ ویژه‌ای که حالا ممکن است مثل کلمه‌ی صوم، مثل کلمه‌ی حج، مثل کلمه‌ی صلاّه، درست؟ اما دیگر توی بیع و تجارت و یکون و کائن و یصیر و صار و این حرف‌ها دیگر دست‌کاری نکرده این‌ها را، این مطمئن هستیم، پس این به خدمت شما عرض شود آن جواب آن حرف اول است. دومی می‌گفت چی؟ می‌گفت بله دست‌کاری نکرده ولی ما به ارتکازات عقلائی به تناسب حکم موضوع می‌دانیم این بیع خاصی را آمده، چه بیعی؟ بیع صادره از اهل را دارد می‌گوید نه بیع دزد و غاصب و خاطی و ساهی و امثال ذلک. این هم بیان دوم. این سومی می‌گوید آقا هیچ‌کدام از آن‌ها را من نمی‌گویم که شما آن‌جوری جواب به من بدهید، من می‌گویم آقا ما یک دلیل‌های منفصل داریم این دلیل‌های منفصل دارد تقیید می‌کند، دارد تخصیص می‌زند، حالا وقتی تقیید و تخصیص زد من هم قائل هستم در علم اصول که تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصص‌اش باطل است، چرا؟ چون می‌گویم مالش به آن است به آن دو بیانی که گفتیم. پس بنابراین این‌جاها شما آن دوتا راه را از دست ما هم بگیریید علی اقل تقدیر اگر آن‌ها باشد که آن‌ها خیلی مهم است چون آن اتفاق است در آن، اگر آن را هم از دست ما گرفتید تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه مخصص می‌شود که در آن اختلاف است ولی ما قائل به عدم جواز هستیم به بطلان هستیم. آن دوتا اگر درست بشود بالاتفاق است، این بالاتفاق نیست فلذا این علی اقل تقدیر می‌شود.

س: حاج آقا ببخشید این؟؟؟ 28:12 آمدند گفتند که در؟؟ مالک باید باشد یا اهلیت ملکیت داشته باشد؟

ج: اهلیت خرید و فروش باید داشته باشد ...

س:؟؟؟ خلاف ظاهر است دیگر ...

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/08

ج: چرا؟

س: ??? اهلیت را دارد ...

ج: ندارد ...

س: اصلاً بحث ما این است ...

ج: اهلیت فعلیه یعنی چی؟ اهلیت ندارد، فضول چه اهلیتی دارد؟ دزد که می‌فروشد، غاصب که می‌فروشد

اهلیت اصلاً ندارد. نه نه اهلیت اصلاً ندارد منتها اگر بیع فضولی را قابل تصحیح دانستیم

س: فاسد می‌دانیم نهایتاً ...

ج: بله فاسد است آن موقع، یعنی نقل و انتقال جاصل نمی‌شود یعنی نقل و انتقالی حاصل نمی‌شود، باطله است

این یعنی نقل و انتقالی حاصل نمی‌شود منتها این جوری هم نیست که کاری که او کرده کأن لم یکن باشد، فلذا

به آن می‌گویند صحت تأهلیه. یعنی می‌شود صحیح بشود ...

س: ??? شخصی‌اش که اتفاق می‌افتد ...

ج: نمی‌افتد ...

س:

ج: نه نمی‌افتد، آن‌ها هم می‌گویند دزد باطل است ...

س:

ج: یعنی آن اعتبار ملکیت کرده ولی این اعتبار ملکیت لا قیمة له، تا شارع اگر آمد اصیل؟؟ اجازه کرد

آن موقع بله. آن موقع چرا درست می‌شود؟ حالا دو راه دارد، علی القاعده اگر بگویی درست می‌شود یک راه

دارد، بگویی نه روایت خاص است تعبد شرع است یک راه دیگر دارد.

س:

ج: اهلیت ندارد حالا دیگر، اهلیت فعلیه ندارد ...

س: هر فرد طبیعی اهلیت را دارد چرا نباید داشته باشد؟

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/08

ج: اهلیت ندارد که مال مردم را بفروشد که ...

س: اهلیت نسبت به این؟؟؟

ج: ببینید مثلاً الان آقای زید اهلیت دارد که زوجه‌ی عمرو را که الان زوجه‌ی عمرو است اهلیت دارد به این معنا که اگر او طلاقش داد این عده‌اش هم گذشت این بشود زوج او، اما اهلیت فعلیه که ندارد، یک اهلیت تقدیریه است، این‌ها یعنی تقدیری هم که شد یعنی الان وجود ندارد، اگر آن معلقٌ علیهِ حاصل شد این می‌شود.

خب این اشکال. می‌توانیم از این اشکال تخلص پیدا کنیم «جواب الاشکال، يمكن أن يقال: إن الاهلية المستفادة من النصوص المشار إليها ليست إمرأاً زائداً على الاهلية العرفية».

جواب: جواب این است که اهلیت را قبول داریم، از ادله‌ی منفصله‌ی اهلیت استفاده می‌شود انما الکلام در این است یک اهلیت جدای از اهلیتی که در اذهان عرف است دارد شارع اعتبار می‌کند تعبد می‌کند به او یا همان اهلیت عرفیه را دارد می‌گوید؟ اگر بگوییم یک اهلیت تأسیسیه‌ی جدای از اهلیت عرفیه هست، خودش دارد تعبد می‌کند، اگر این را بگوییم بله این اشکال وارد است. اما اگر گفتیم نه، آن‌چه که از این ادله و از ادله‌ی ابواب وکالت و ولایت و امثال ذلک استفاده می‌شود لیس الا الاهلیة العرفیة، چون توی عرف هم همین جور است چیز جدیدی نیست، توی عرف هم می‌گویند آقا یا خودت مالک باشد یا اگر خودت مالک نیستی وکیل‌ت باید این کار، وکالت باید داده باشی به کسی یا نه یک کسی ولایت بر تو داشته باشد، صاحب اختیار تو باشد، مثل پدری که نسبت به فرزندان صغارش دارد یا این‌که ولایت به تو داده باشند مثل این‌که کسی یک مالی را وقف کرده یک زیدی را هم گفته تو متولی این وقف باش، خب یا اگر این‌ها نیست وصیت باشد، پدری می‌خواهد از دنیا برود وصیت می‌کند که بچه‌های من را شما سرپرستی کن یا نسبت به ثلثش وصیت می‌کند می‌گوید این مال من است شما را وصی قرار دادم که این اموال من را بفروشی، هبه کنی یا کذا کنی، خب این‌ها درست، این‌ها همانی است که توی عرف هم هست. شارع در این ابواب نیامده یک چیز خاص ویژه‌ای تعبد بیاورد. همین که عند العقلاء هست همین است، مفاد آن ادله مازاد بر این نیست. وقتی مازاد بر

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/08

این نشد می‌گوییم عند العرف ممثل شخص اعتباری هم کالوکیل است، کالولی است، کالقیم است، یعنی این هم اهلیت دارد. توی عرف عقلاء این هم اهلیت دارد. پس بنابراین می‌پذیریم که به واسطه‌ی ادله‌ی منفصله مقید می‌شود این اطلاقات یا این عمومات، اما در عین حال تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه مخصص نیست، مثل آن‌جایی که وکیل می‌آید می‌فروشد، مثل آن‌جایی که ولی می‌آید می‌فروشد، این‌جا هم می‌گویند آقا رئیس بانک فروخت، این‌جا هم می‌گویند آقا مدیرعامل فلان شرکت فروخت، این‌جا هم می‌گویند، و این مدیرعامل و فلان و این‌ها وزانش وزان همان وکیل و وصی و نمی‌دانم امثال ذلک است که البته ان‌شاءالله در آتیه که خواهد آمد این بحث‌ها که حقیقت مدیرعامل چی هست؟ وکیل است؟ ولی است؟ یک چیز سومی است؟ توی آن بحث‌های حقوقی دارد که این حقیقتش چی هست؟ علی‌ای‌حال علی‌اجماله هرچه باشد یک چیزی است که وزانش وزان این‌ها است. این هم جواب است و اما چون اذان شروع شده تطبیقش برای شبه ان‌شاءالله، اگر شبه تعطیل نباشد.

پایان